

پروژه ی امپراتوری امریکا

بازی شیطان

چگونه ایالات متحده به فعال شدن اسلام بنیادگرا کمک کرد

قسمت ششم

آخرین کتاب رابرت دریفوس (2005)

ترجمه ی فریدون گیلانی

اسلام : سدی در مقابل کمونیسم ؟

آیا سعید رمضان ، اخوان المسلمین و طیف راست اسلامی ، در جریان جنگ سرد متحدان کارسازی علیه کمونیسم بودند ؟ آیا خود اسلام در مقابل این ایدئولوژی خارجی و بی خدا ، بارویی موثر بود ؟ از یک جهت ، پاسخ منفی بود . هم کمونیسم و هم ناسیونالیسم ، می توانستند در میان توده های مسلمان هوادارانی پیدا کنند و به آسانی هم چنین کردند . مثلاً در عراق ، حزب کمونیست عراق؛ به عنوان بزرگ ترین تشکل چپ در جهان عرب ، در دوران پس از جنگ جهانی دوم میلیون ها طرفدار از میان شیعیان پیدا کرد . این حزب ، در اواخر دهه ی پنجاه به چنان قدرتی دست یافته بود که بتواند تظاهراتی را با بیش از یک میلیون نفر در بغداد سازمان بدهد . و جمال عبدالناصر مصر ، که رادیو صدای عرب او ، از قاهره پیامش را به اردن ، لبنان ، عراق ، سوریه و عربستان سعودی می رساند ، هواداران بی شماری پیدا کرده بود و در دهه های پنجاه و شصت ، محبوب ترین رهبر سیاسی عرب بود . همان گونه که مسیحی های اروپا ناگهان جذب احزاب کمونیست شده بودند ، در جهان اسلام هم ، مسلمانانی که از شرایط اجتماعی و کیفیت زندگی خود ناراضی بودند ، یا در مقابل امپریالیسم غربی و نفوذ انگلیسی – امریکائی در خاورمیانه قرار می گرفتند ، به سمت کمونیسم ، و از آن بیشتر ناسیونالیسم ، گرایش پیدا می کردند .

در حالی که مسلمان ها جذب ایدئولوژی های جناح چپ شده بودند ، بعضی شرق شناسان و معماران سیاست ایالات متحده ، همچنان در بند شکل های صریح و گوناگون ضد کمونیست بودند . البته در خاورمیانه ، اسلام سازمان یافته تشکل های متفاوت داشت . در درجه اول ، و با جمعیت بیشتر ، سنتی ها ، مذاهب متکی به روحانیت ، سازمان های وابسته به مساجد ، نهادهای مذهبی یا سازمان های اوقاف ، دادگاه های اسلامی و بسیاری دیگر از موسسات مذهبی قرار می گرفتند ، که بسیاری شان موقعیت و تاثیر اجتماعی قدرتمندی داشتند ، اما صراحتاً سیاسی نبودند . در مرحله ی بعد « اسلام دولتی » ؛ مثل اسلام عربستان سعودی که در دهه ی بیست پدید آمده بود ، یا اسلام پاکستان از زمان استقلال این کشور (و بخصوص از دهه ی هفتاد) ، قرار می گرفت که در آن هویت و

قوانین اسلامی بر همه ی مردم حاکم بود و اغلب تشخیص تفاوت اسلام و دولت ، دشوار می نمود. و بالاخره ، شکل دیگر اسلام سازمان یافته ، ظهور « راست نو » در جهان اسلام بود . اخوان المسلمین و سایر سازمان ها یا احزاب صریح سیاسی که نظر به تشکیل جمهوری اسلامی داشتند ، از این زمره بودند . در نظر کسانی که در غرب دنبال نیروهای ایدئولوژیک در خاور میانه می گشتند تا بتوانند موازنه ای در مقابل مطالبات رادیکال کمونیسم ایجاد کنند ، هر سه شکل یاد شده ، در مقطعی جذاب بودند . البته در این مورد اختلاف نظرهایی هم میان شان وجود داشت .

در ایالات متحده ، زنگ خطر به صدا در آمده بود که نخبگان عرب ، مثل رهبران عقیدتی ، روشنفکران ، سیاستمداران ، روزنامه نگاران و نظیر آنان ، به صورت فزاینده ای به جنبش ها و احزاب چپ متمایل شده اند . در میان توده ها ، روستائیان بی سواد ، عشایر بادیه نشین و بازرگانان و رهبران بازار ، تمایلی نداشتند که جای قرآن را با « کاپیتال مارکس » عوض کنند . این اکراه ، حرکت آنان را به سمت مارکسیسم و سوسیالیسم عرب ، دشوارتر از دیگران می کرد . حالا مساله این بود که : چه چهارچوب ایدئولوژیکی می توانست این ظرفیت و توانائی را داشته باشد تا بتواند از طرفی اعراب و توده های مسلمان را به خود جذب کند و ، از سوی دیگر ، بخش قابل توجهی از نخبگان عرب و مسلمان را در حوزه ی خود قرار بدهد ؟ به نظر بعضی تحلیل گران ، « اسلام جدید » ی که توسط روشنفکران و فعالان سیاسی ، مثل حسن ال بنا ، سعید رمضان و ابول الامودودی رهبری می شد ، مناسب بودند . اخوان المسلمین در تشکل ها و حوزه های دانشجویی توانسته بود دانشجویانی را جذب خود کند . بخصوص مهندسان ، فارغ التحصیلان علوم ، پزشکان و دانشجویان رشته های مدیریت و بازرگانی ، از آن زمره بودند . چنین جنبشی ، به ویژه با حمایت خانواده ی سلطنتی عربستان سعودی ، می توانست نقطه ی مقابل سلوک مارکسیست ها و ناسیونالیست ها باشد؟ و آیا تبلیغات ایالات متحده ، قادر بود ارزش های مذهبی خود امریکا را تبدیل به تضاد اتحاد جماهیر شوروی خدانشناس کند و توده های مسلمان را جذب اردوی امریکا کند ، یا ؛ دست کم ، آنان را از مسکو دور نگه دارد؟ به نظر می رسید که این نظریه ، کوشش عبثی باشد .

یکی از کسانی که فکر می کرد این طرح می تواند موثر افتد ، « برنارد لوئیس » مبتکر نظریه ی « برخورد تمدن ها » بود . برنارد لوئیس که اکنون استاد باز نشسته ی دانشگاه پرینستون است ، در عرصه ی تحقیقات و مطالعات اسلامی ، نظریه پرداز با نفوذ منحصر به فردی بود . با این حال ، نظریه ی او باعث مجادله ها و مباحث سنگینی بود . دلیلش هم این بود که نقطه نظرهای او آمیخته به تعصب و محافظه کارانه بود که بعدها معروف به « محافظ کاری جدید » شد ، هم چو این ، از آن جهت که وابستگی شدیدی به اسرائیل داشت . رساله ی پروفیسور برنارد لوئیس به عنوان «کمونیسم و اسلام » که در سال 1953 منتشر شد ، نمونه ی بارزی از طرز تفکر جنگ ایدئولوژی ها در آن زمان بود .

« برنارد لوئیس » ، در رساله ی خود به این موضوع پرداخته بود که به نظر می رسد مردم جهان اسلام بر آنند تا رشته دولت هائی را با قدرت متمرکز ایجاد کنند . اگر هدف غرب مقابله با توسعه ی کمونیسم باشد ، این پدیده ابزار مناسبی برای سازماندهی تقابل است . لوئیس می نویسد :

« اگر قرار باشد مردم مسلمان دست از سنت هاشان بردارند و مجبور شوند کمونیسم ، یا حکومت پارلمانی را انتخاب کنند ، به نفع ماست . در این صورت ، موقعیت مناسبی برای اسلام و جهان غرب به وجود می آید تا در یابد که راه حل فقط این دو گزینه ی ساده نیستند ، برای این که هنوز امکان آن وجود دارد که مردم مسلمان ، سنت های خود را با تغییراتی بازسازی کنند . در این تغییر ، شکلی از دولت را خواهند ساخت که علیرغم داشتن خصلت متمرکز ، و شاید هم مطلقه ، به نوع حکومت های خودکامه و عیب جوی غربی شباهت نخواهد داشت . (36)

برنارد لوئیس ، پس از صحه گذاردن بر احتمال به وجود آمدن چنین « بخت و اقبالی » برای رژیم های اسلامی ، اظهار نظر می کند که در واقع اسلام در غایت خود ثابت می کند که زمین حاصل خیزی برای عقاید مارکسیستی نیست :

نه کمونیسم مذهب است ، و نه می تواند مذهب باشد ، حال آن که اسلام، برای بسیاری از پیروانش ، هنوز مذهب است و هسته ی مقاومت اسلامی در برابر عقاید کمونیستی است . اگر چه عقاید آنان در مورد آزادی بسیار ضعیف تر از آن است که بتواند حفاظت شان کند ، اعتقاد شان به خدا، هنوز به حد کافی قوی است . مردم مسلمان هنوز در رابطه با عمیق ترین و ساده ترین مفاهیم جهان ، عمیقاً مذهبی فکر می کنند . اسلام ، به عنوان دین ، بیش از مسیحیت ضد کمونیست نیست . در واقع ، به نظر من در این مورد بسیار هم از مسیحیت ضعیف تر است . اما به مثابه یک نیرو ، تاثیر بالقوه ی بیشتری بر طرز فکر پیروانش دارد . مسلمانان دیندار – که اغلب شان چنین اند – عقیده ی خدانشناس و مرام و مسلکی را که اصول اخلاقی ی سنتی شان را نقض کند ، در دراز مدت بر نخواهند تافت ... شورش کنونی مسلمانان علیه فساد اخلاقی و فرصت طلبی های رهبران خودشان و بعضی رهبران غربی ، ممکن است موقتا به نفع کمونیست ها باشد ، اما وقتی مسلمان ها متوجه واقعیت های نهفته در پس تبلیغات شوند ، به جریانی ضد کمونیست تبدیل خواهد شد . بیایید امیدوار باشیم که تا آن لحظه ، چندان نیاید .

در همان کنفرانس که در سال نگارش رساله ی برنارد لوئیس صورت پذیرفت ، یکی از علمای اسلامی پاکستان به نام مظهرالدین صدیقی ، از اعضای موسسه ی فرهنگ اسلامی لاهور، مساله ای را در میان گذاشت . این نویسنده پرکار که فارغ التحصیل دانشگاه « مدرس » هندوستان و عضو سابق دولت بود ، کتاب های « اسلام و کمونیسم ، مارکسیسم و اسلام » و « ماتریالیسم تاریخی و اسلام » را نوشته بود . مظهرالدین صدیقی ، در خطابه ی خود تاکید کرد که فقط طرز تفکر مخالفی که ریشه در دین داشته باشد و از اسلام بنیادگرا نشات گرفته باشد ، قادر است در مقابل کمونیسم مقاومت کند . عالم پاکستانی به حکومت مطلقه حمله کرد ، اما کسانی را هم که معتقد به حکومت غیر دینی بودند ، به شدت هدف گرفت و چنین تعریفی از ایشان به دست داد : « دانشمندان قلبی و روشنفکران بی تجربه ای که به صورت های پنهانی ، یا آشکارا ، از بین رفتن تدریجی دین را مورد حمایت قرار داده اند » ، و کسانی اند که می گویند دین « انبوهی از خرافات ، عقاید آمیخته به تعصب و نظریات ماوراء الطبیعه است که هدفش کم ارزش کردن قدرت عقل است . » به نظر او ، معتقدان به جدائی دین از دولت (سکولاریست ها) ، برای ثبات پاکستان ، و بنا به دلایل کافی برای همه ی خاورمیانه ، خطری جدی تر و بزرگ تر از کمونیست ها به شمار می روند . مظهرالدین صدیقی می گفت :

« فلسفه ناب عقلی فاقد قدرت القانی خداشناسی کمونیستی است . عقل گرایی ، همان گونه که دین است ، علم هم هست ، و همان گونه که بشارت است ، یک دستگاه متافیزیکی هم هست . دین ، تنها جانشین القانات کمونیستی است که اهل علم و تکنولوژی آن را به چالش طلبیده اند و در پی آنند که زیرآبش را در پاکستان بزنند . تنها مفهوم و مقصود اجتماعی - اقتصادی اسلام است که آن را در برابر کمونیسم تبدیل به باروئی قدرتمند می کند . توده های مسلمان به این دلیل جذب عقاید اسلامی شده اند که زندگی اجتماعی و اقتصادی مطلوب و آزادی بیان را به ایشان بشارت می دهد .

هر کوششی که در جهت نفی مضمون اجتماعی - اقتصادی تعالیم اسلامی به عمل آید ، بی تردید کمونیسم به دست خود به خلاء پرتاب خواهد شد . زیرا ، همان گونه که اشاره کردم ، کمونیسم هم رضایت احساساتی را عرضه می کند ، هم تاملین اجتماعی و اقتصادی را وعده می دهد ... در جهان اسلام ، زمینه ی انتخاب میان کمونیسم و مردم سالاری غیر دینی وجود ندارد ، بلکه دغدغه ی انتخاب میان کمونیسم و اسلام لیبرال وجود دارد ... بزرگ ترین خطری که ثبات پاکستان را تهدید می کند ، نه از جانب علمای واپس گرای اسلامی است ، نه از سوی کمونیست هانی که مقوله ای بهتر از اسلام برای مسلمانان ندارند ، بلکه از طرف کسانی است که بدون آگاهی و معلومات از نقطه نظرهای عمیق تر اسلام ، دارند خلانی روحانی به وجود می آورند که فقط راه را برای کمونیسم هموار می کند. » (37)

« که نت کرگ » سردبیر « جهان اسلام » نیز ، پیام مشابهی دارد . رساله ی « کرگ » تحت عنوان « تاثیر فکری کمونیسم بر اسلام معاصر » نخستین بار در همایش دانشگاه پرینستون ارائه شد و چند ماه بعد در « میدال ایست جورنال » (38) انتشار یافت . در این رساله ، « که نت کرگ » بحثی سفسطه آمیز را در مورد احیای اسلام مطرح می کند . « ما ، در مقاومت مذهبی علیه کمونیسم ، در می یابیم که جهان اسلام باید پاسخی روشنفکرانه را برای جدال با کمونیسم ، در سطوح روحانی ، ماوراء الطبیعه و اخلاقی توسعه دهد تا بتواند با این نظریه ی مارکسیستی که هدف غائی را ، به جای معاد اسلامی در بهشت روی زمین وعده می دهد ، مقابله کند. » « که نت کرگ » پادزهری را در مقابل مارکسیسم اغوا کننده پیشنهاد می کند : « همان گونه که بسیاری از نویسندگان جدید توضیح داده اند ، اسلام ؛ با جامعه ی واقعی اسلامی که همان جامعه ی کامل است ، یا حکومت های اسلامی ، این پادزهر در مقابل مارکسیسم اغوا کننده است . » که نت کرگ ، با نگاهی خوشبینانه می پرسد : « آیا این امکان وجود ندارد که فضیلت و تقوای دو دین اسلام و مسیحیت ، که می توانند رابطه ای ثمر بخش با یکدیگر داشته باشند ، پاسخ مناسب و ارزشمندی به کمونیسم باشد ؟ » « کرگ » به تفسیری از همایش دانشگاه پرینستون که نظر به جنگ سربازان ترکیه در جنگ کره داشت ، اتخاذ سند می کند و نتیجه می گیرد که : « حالا ، بالاخره پس از هزار و سیصد سال از گذشت مباحث بسیار ثمر بخش ، پیروان دو دین یکتا پرست ، شانه به شانه علیه ماتریالیسم خداشناس می جنگند. »

با این حال ، در دهه پنجاه ، نظریه ی پیوستن اسلام به « مسیحیت » غرب در جنگ صلیبی علیه « ماتریالیسم خداشناس » ، در اقلیت قرار داشت . از طرفی ، بسیاری از استراتژیست های سرسخت - که امروزه می شود آنان را واقع نگر خواند - احساس می کردند اسلام ضعیف تر از آن

است که بتوان به عنوان نیرو به آن تکیه کرد. دومین جریان مخالف هم، کسانی بودند که فکر می کردند اسلام به دلیل داشتن خصلت ضد غربی، هرگز نمی تواند به صورتی جدی عامل ضد کمونیست باشد.

«هرمن آلتس» که در دهه ی چهل ماموریت هایش را در ایران و عربستان سعودی آغاز کرد، این نظریه را که اسلام می تواند هم پیمان مناسبی برای جدال با مسکو باشد «اغراق آمیز» می پندارد و می گوید «نظریه ای وجود داشت مبنی بر آن که اسلام و کمونیسم متضاد یکدیگرند. عده ی انگشت شماری در دولت بودند که چندان به اسلام بیندیشند... هم اینان بودند که می گفتند اسلام می تواند در عقب راندن کمونیسم مفید باشد، اما هیچ کس این مساله را واقعا جدی نگرفت. نظریه عمومی در دولت ایالات متحده و دنیای دانشگاه دیده ها، این بود که اسلام به مثابه عاملی سیاسی تضعیف و به موقعیتی شخصی تبدیل شده است. هم چون این، به یاد دارم که وقتی کارشناسان اقتصادی به کشورهای محل ماموریت من می آمدند، اظهارنظر می کردند که هرچه ما زودتر از شر اسلام خلاص شویم، سریع تر توسعه پیدا می کنیم، زیرا اسلام به نظر آنان سد راه توسعه ی اقتصادی بود.»

«جان سی. کمپیل»، چند دهه رئیس طراحی سیاسی خاور میانه از نهادهای وابسته به «شورای روابط خارجی» (CFR) بود که در سال 1945 ایجاد شد و از طرف CFR رهبری می شد. این نهاد، بسیاری از سازمان های با نفوذ در روابط خارجی را در بر می گرفت. به نظر «کمپیل»، چه اسلام می توانست مانعی در راه رشد اقتصادی باشد، یا نه، به هر صورت هیچ سدی در مقابل اتحاد جماهیر شوروی نمی توانست باشد:

به یقین اسلام نمی تواند به عنوان مانعی در مقابل اتحاد جماهیر شوروی به شمار آید. این نظریه که چون کمونیست ها ماتریالیست و خدانشناس اند، کمونیسم و نفوذ اتحاد جماهیر شوروی هرگز نمی تواند به جهان اسلام تاخت آورد، وجود خارجی ندارد. در جامعه ی خاورمیانه، مذهب جایگاه حائز اهمیتی دارد. این حالت، هم در افکار عمومی سایه افکنده است، هم در موقعیت های رسمی. با این حال، چنین شرایطی مصونیت مطلق در مقابل ویروس های سیاسی، مثل فاشیسم و کمونیسم، به وجود نمی آورد. نظریه ی کمونیستی، با اصول عقاید اسلامی مشابهت های موازی ظاهری دارد، و وعده ی زندگی مادی بهتر، با این اصول در تناقض قرار نمی گیرد. فراتر از این اما، باید توجه داشت که تاثیر دنیای جدید بر اسلام، باعث ایجاد دو میسر اساسی شده است که می تواند درها را به روی تاثیر کمونیستی باز کند: اولین؛ عجز نظریه ها و موسسه های سنتی در حفظ وفاداری رهبران روشنفکر و نسل جدید در یافتن راهی برای برون رفت از عقب ماندگی ها و وسیر قهقرانی مادی است، و دومین؛ تغییر ناگهانی علیه غرب است. که ضمن تقویت احساس تفاهم خود با اسلام، اغلب با نظریه ها و نیروهای سیاسی دشمن غرب نیز احساس تفاهم داشته است... در سرزمین های عربی و ایران، جنبش ناسیونالیستی ضد غرب، معجون قدرتمندی از احساس مذهبی، و حتی فناتیک بوده است.

«کمپیل» فکر می کرد ذاتی بودن تعصب ضد غربی اسلام سیاسی، عملا باید مانع از آن می شد که استراتژی ایالات متحده به مفید بودن آن بیندیشد.⁽³⁹⁾

علیرغم چنین هشدارهای ایالات متحده در فاصله‌ی سال‌های 1945 تا 1957، اغلب به صورت ناپخته‌ای روابطی را با اسلام‌ست ها تجربه کرد.

حتی از اوائل سال 1945 که طراحان سیاسی بریتانیا و آمریکا در این اندیشه بودند که متحدان و سیستمی دفاعی را علیه مرزهای گسترده‌ی جنوبی اتحاد جماهیر شوروی معماری کنند، اسلام را به عنوان عاملی موثر در محاسبات خود گنجانند. مثلاً، اتحاد کشورهای عرب را که از بریتانیا الهام می‌گرفت، به این دلیل که ترکیه و ایران و پاکستان در آن حضور ندارند، ضعیف ارزیابی کردند. بنابراین، در مقطعی پیشنهاد شد که اتحادیه عرب را تبدیل کنند به اتحادیه کشورهای اسلامی تا بتواند بعضی کشورهای شمالی را هم در بر بگیرد.⁽⁴⁰⁾ این پیشنهاد، ناکام ماند و سیاست‌های بعدی، کمتر بر اسلام و بیشتر مستقیماً به قدرت بریتانیا-آمریکا متمرکز شدند. با این حال، در دوران ریاست جمهوری ترومن و آیزنهاور، ایالات متحده به کوشش فراوانی در به حرکت در آوردن اسلام در جریان جنگ سرد دست زد و کوشید تا از اسلام به عنوان حربه‌ای علیه نفوذ اتحاد جماهیر شوروی استفاده کند. بعضی از این کوشش‌ها، بسیار جدی بودند. بقیه اما، که ناآزموده بودند، اغلب به بیراهه رفتند.

از آن جمله می‌توان به برنامه «خوک سرخ» اشاره کرد. بخشی از هدف‌های نزدیکی امریکائی‌ها با اسلام سیاسی در دهه‌ی پنجاه، بر آن بود تا مسابقه‌ی تبلیغاتی را با تکیه بر این که در ایالات متحده مردم دیندارند، ولی در اتحاد جماهیر شوروی دین مورد آزار و تعقیب قرار گرفته است، سازمان بدهد. در سال 1951، اداره اطلاعات ایالات متحده در بغداد، با غرور و افتخار اعلام کرد که مسابقه‌ی تبلیغاتی چنان طراحی شده است تا با مقایسه‌ی وضعیت مذهب در یکی از پوسترهایی که اداره اطلاعات آمریکا در بغداد ساخته بود «وضعیت کمونیستی را به شکل قلچماقی بد کردار نشان می‌داد که به مردی که عنوان مذهب رویش نوشته بود، تند خوئی و بدزبانی و خشونت می‌کرد» پوستر دوم هم، به قول طراح آن:

داستان خوک سرخ گرسنه‌ای را بیان می‌کند که عاقبت بدی پیدا کرده است. وجود ستاره سرخ بر بازوی خوک و داس و چکش به جای دم او، توجه آن‌هایی را هم که علاقه‌ای به این کار ندارند، ناچار به خود جلب می‌کند... بقیه بینندگان اما، از این که کمونیست‌ها به خوک کثیف تشبیه شده‌اند، به خاطر پیام مقاومتی که برای مسلمانان دارد، خیلی خوشحالند. ما فکر می‌کنیم یک سلسله از این پوسترهای کارتونی می‌شود درست کرد که در مرکز خوک سرخ قرار داشته باشد.⁽⁴¹⁾

«ادوارد اس. کراکر» مامور وزارت امور خارجه که از عوامل در طراحی این کارزار بود، همراه با گزارشی که با مضمون فوق برای مرکز فرستاد، سی و دو طرح «خوک کثیف» را هم ضمیمه کرد.

آژانس تازه تاسیس اطلاعات مرکزی (سی‌آی‌ا)، راه‌های ایجاد رابطه با جنبش اسلامی را می‌آزمود. در کتاب مسخره‌ی «مایلز کوپلند» به نام «بازی ملت‌ها»، بعضی از راه‌ها و رابطه‌ها بازگو شده‌اند. «مایلز کوپلند» مامور عملیاتی سی‌آی‌ا بود که در سال‌های 1950 رابط عبدالناصر بود و سال‌ها وقت خود را صرف آشفته کردن اوضاع سیاسی اعراب کرد.

«کوپلند» از سی آی ا بازنشسته شد ، اما روابطش را با عده ای از همکاران عملیاتی ، بخصوص «کرمیت» و آرچی روزولت نوه های «تدی روزولت» حفظ کرد. مامور بازنشسته سی آی ا ، سعی کرد با استفاده از جذابیت های خود ، صورتکی از درکی سفسطه آمیز و انحرافی برای دنیای عرب بسازد. «کوپلند» گزارش می دهد که همزمان با کارزار «خوک سرخ» ، سی آی ا هم با پروژه ی «بیلی گراهام مسلمان» دست به کار شد. کوپلند می گوید در سال 1951 ، «دین اچه سون» وزیر امور خارجه «کرمیت روزولت» را برای تشکیل کمیته ی محرمانه ی عالی ، از آژانس نوبنیاد اطلاعات مرکزی (سیا) به عاریه گرفت. بعضی از اعضای این کمیته ی سری از وزارت امورخارجه بودند ، بعضی از وزارت دفاع و بعضی شان نیز از بخش های تجارت و دانشگاه ها به عنوان مشاور به کمیته ملحق شده بودند. (از سی آی ا ، کسی جز کرمیت روزولت وارد کمیته نشده بود.) وظیفه این کمیته ، مطالعه در موردجهان عرب بود. «در این کمیته ، عملیاتی برای تحریک احساسات دین اسلام تنظیم شد. «کوپلند» می گوید: «یکی از اعضای این کمیته ، طرحی را به تصویب رساند که بنابراین ، شور و هیجان دینی را در حرکتی بزرگ علیه کمونیسم وارد کنند و قرار شد یک مرد مقدس عراقی را که چشمانی وحشی داشت ، روانه ی کشورهای عربی کنند.» هویت این مرد عراقی افشا نشده بود. اما «کوپلند» این اقدام را تجربه ای آموزنده قلمداد می کند و می نویسد: «این پروژه زیانی نداشت و سر و صورت دادن به آن ، به کمیته می آموخت که کجای فرضیات برنامه ریزی شده شان اساسا غلط بوده است. این درس ها ، بعدها که مشاوران فیصل پادشاه عربستان پروژه مشابهی را طراحی کردند که در آن خود ملک فیصل آن مرد مقدس بود ، مفید واقع شد. (42)

یکی دیگر از پروژه های سی آی ا که کمتر جاه طلبانه بود ، تبلیغات تلخی را علیه نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در مصر مد نظر داشت. این بار ، سازمان اطلاعاتی امریکا ، نبش قبرکرد و آثاری مثل «محمد هرگز وجود نداشت» ، «زیان های روزه گرفتن در ماه رمضان» و «علیه چادر» را دوباره انتشار داد و چنین وانمود کرد که سفارت اتحاد شوروری در قاهر آن ها را منتشر کرده است. (43)

سی آی ا ، همچنین استفاده از مصر به عنوان مرکزی برای دست یابی به فعالان اسلامی درخاورمیانه و افریقا را تجربه کرد. ابزار اجرای این طرح ، کسی نبود جز انورسادات. از جنگ جهانی دوم به بعد ، انور سادات که به اخوان المسلمین نزدیک بود ، در دهه های چهل و پنجاه رابط جنبش افسران آزاد جمال عبدالناصر با این سازمان بود. سادات با پیشنهاد تشکیل کنگره اسلامی به ناصر نزدیک شد و وقتی موافقت او را جلب کرد ، خود به ریاست کنگره گماشته شد. بنا به گزارش «مایلز کوپلند» ، «وابستگان مذهبی در قالب هیئت های مختلف به خارج اعزام شدند. وظیفه ی این سفیران ، یافتن فرصت هائی برای به کار گرفتن مذهب به صورت عمومی برای دست یابی به وحدت تاکتیکی در حداقل ها بود... دولت امریکا ، در آغاز حمایت های محدودی از این برنامه کرد.» (44) بعد ها که روابط ایالات متحده و جمال عبدالناصر گسسته شد ، حمایت سی آی ا از این اقدام مخاطره آمیز نیز عقب نشست.

ایالات متحده اما ، به صورت جدی تری به جست و جوی راه هائی پرداخت تا با عربستان سعودی امکانی را برای ایجاد بلوک اسلامی به وجود آورد. بعضی مقام ها و دیپلمات های ایالات

متحدہ ، به وجود این امکان بالقوه در دهه ی چهل اشاره هائی دارند . اما ، نسبت به ظرفیت هائی که بعدها به وجود آمد ، هنوز زود بود که وحدت عملی ایالات متحده و عربستان سعودی بتواند این طرح را در قالبی منسجم بگنجانند . با این حال ، این سؤال که آیا اسلام می تواند به عنوان سدی در مقابل کمونیسم و عقاید مارکسیستی کارآیی داشته باشد ، ذهن بسیاری از تحصیلکرده ها ، سیاستمداران و مقام های روابط خارجی را به خود مشغول کرده بود .

در سال 1951 ، « ویلیام ا. ادی » سرکنسول ایالات متحده در دهران عربستان سعودی ، در گزارشی تفضیلی توضیح داد که با رهبران مختلف اسلامی ، از جمله پادشاه عربستان سعودی ، مفتی اورشلیم ، یکی از رهبران اسلامی مصر و مقام های اتحادیه عرب ، بحث کرده و این پیشنهاد را مطرح کرده است تا « دموکرات مسیحی های غرب و جهان اسلام برای تشکیل جبهه ی متحد اخلاقی علیه کمونیسم » همکاری کنند . بنا به گزارش « ویلیام ادی » ، مفتی اورشلیم حاج امین الحسینی ؛ آن فلسطینی وابسته به بریتانیا که در دهه های سی و چهل طرفدار نازیسم از کار در آمده بود ، « با کینه ای عمیق از کمونیسم حرف می زد و اصرار می ورزید که ما (ایالات متحده) در جنگ جهانی دوم در سمت اشتباه جنگ قرار گرفته بودیم و باید علیه روسیه با آلمانی ها وحدت می کردیم ... مفتی اورشلیم صمیمانه سخن از همکاری پیشنهادی مسلمانان برای پیش بردن تبلیغ مشترک اسلامی - مسیحی برای از بین بردن خطر کمونیسم می گوید » در رابطه با عربستان سعودی ، « ویلیام ادی » به صراحت قدرت جنبش بنیادگرای وهابی را برجسته می کند :

این هفته که در حضور عبدالعزیز السعود پادشاه عربستان بودم ، شاه موافقت جدی خود را با این پیشنهاد اعلام کرد . شاه تصریح کرد که کمونیسم به عنوان دشمن مشترک مسیحیت و اسلام ، هر دو را تهدید می کند ... مسلمانان در شرق ، و مسیحیان در غرب ، باید در این رابطه متحد شوند و از ادیان تاریخی خود دفاع کنند ... شاه عربستان در نوک هرم جنبش وهابی به منظور احیای دین ناب و عملی اسلام ، بدون تردید بزرگ ترین ، قدرتمندترین و با نفوذترین مسلمان دنیای امروز است.» (45)

« ویلیام ادی » نسخه هائی از این نامه را برای مقام های « آرامکو » که کنسرسیومی بود مرکب از « آگزون » ، موبایل و « شورون » ، و ژنرال « رابرت ا. مک لور » مسئول جنگ روانی وزارت دفاع فرستاد .

ویلیام ادی ، از موقعیتی بالاتر از کارمند درجه دوم کنسولگری برخوردار بود . در جریان جنگ جهانی دوم ، مامور اطلاعاتی - عملیاتی اداره خدمات استراتژیک (OSS) شد. در این موقعیت بود که تجربه هائی در زمینه ی به کارگرفتن اسلام در جهت منافع امریکا کسب کرد . « ویلیام ادی از خانواده ای میسیونر در سوریه به دنیا آمد . عربی را به فصاحت حرف می زد ، عالمی شاخص بود و از قهرمانانی بود که یک پایش را در جنگ جهانی اول از دست داده بود . « با جسارتی فراوان ، در بخش شمال افریقا که به اشغال آلمانی ها در آمده بود ، خدمت کرد . « زنجیره ای از خیر چینان را برای جمع آوری اطلاعات شکل داده بود ، تبلیغاتی تخریبی را اداره می کرد و یک جنبش مقاومت را نیز سازمان داده بود . « اگر چه این مقاومت ، مشمول جمعیت سری مسلمانان

هم می شد که به رهبری کسانی که فقط با اسم مستعار « استرینگز » و « تاسلز » شناخته شده اند ، رهبری می شد . « استرینگز » « رهبری اخوان المسلمین در شمال مراکش را عهده دار بود. » (46)

یک سال بعد ، گزارش بی امضائی به تاریخ 1952 و با عنوان « مکالمه با پرنس سعود » که مهر « سری : اطلاعات امنیتی » بر آن خورده بود ، می گوید کنسرسیوم نفتی « آرامکو » هزینه های ایجاد یک چاپخانه و یک فرستنده رادیویی در ریاض را برای تبلیغات مذهبی پرداخت کرده است . پرنس سعود ، که بعدها شاه شد ، اعلام کرد که عربستان سعودی « به دلیل وجود اماکن مقدس در پادشاهی عربستان سعودی ، رهبری کشورهای عربی را دارد . » دیپلمات امریکائی می افزاید ، پرنس سعود نظریات دیگری هم داشت :

« او می گفت روزی به این رهبری شکلی ملموس خواهد داد . می گفت نقشه هائی دارد که اکنون نمی خواهد درباره جزئیاتش به بحث بپردازد ، اما یقیناً جنبش وحدت جهانی اسلام (پان اسلامیسیم) بر اساس آن به وجود خواهد آمد . می گفت این طرح ها نقش بزرگ و بسیار مفیدی برای ایجاد چنین وحدتی خواهند داشت ، اما مجدداً تکرار کرد که حاضر نیست اکنون حرفی در باره جزئیات نقشه های خود بزند ... من به او گفتم اطلاعات او در مورد وحدت اسلامی برای ما بسیار جالب است و خوشحال می شویم که وقتی با جزئیاتش تنظیم شد ، از آن مطلع شویم ... به او گفتم ما از ایجاد چنین جنبشی استقبال می کنیم ، بخصوص که تحت رهبری او باشد ، زیرا اطمینان داریم که نسبت به ما دوستانه خواهد بود . » (47)

در حالی که بعضی طراحان سیاسی تردیدهای خود را داشتند ، بخشی دیگر از معماران سیاسی، بدون داشتن درک درستی از سیاست ، یا فرهنگ در جهان اسلام ، به دامن زدن تجربی این خط مشی پرداختند .

« دیوید لانگ » ، کارمند بازنشسته روابط خارجی و کارشناس امور عربستان سعودی و خلیج، می گوید در دوران پس از جنگ جهانی دوم ، ایالات متحده کور عمل می کرد . « ما چیزی نمی دانستیم وقتی جنگ جهانی دوم را پشت سر گذاشتیم ، مواقعی پیش آمد که اسلام در حل مسائل روز به ما کمک می کرد ، اما سیاست ایالات متحده ، فاقد درک درستی از گذشته بود. » « دیوید لانگ » با عطف به نظام خلیفه گری کهن ، می افزاید : « ما سعی می کردیم بازی هزار سال پیش را که آنان می خواستند دوباره به صحنه ببرند ، تشویق کنیم . ایدئولوژی آن ها باستانی است . خوب ، وقتی ما هزار و سیصد سال به عقب پریدیم ، برای آنکه بزرگترین نقش را در بازی داشتیم ، اصلاً حالی مان نبود که چرا این پرش به عقب را انجام داده ایم . » « دیوید لانگ » می گوید بعضی امریکائی ها ، فقط آشنائی ناقصی با خاورمیانه و فرهنگ اسلامی داشتند . « معمولاً می گویند که بازیگران شرکت های نفتی و میسیونرها اطلاعات کمی از منطقه داشتند . ما نفت را می خواستیم و می خواستیم با کمونیسم جدل کنیم ، اما نمی توانستیم این هدف را مثل قماری روی اسلام متمرکز کنیم . ما مبتدی بودیم ، تازه در این راه قدم گذاشته بودیم ، در راهی که بریتانیائی ها و فرانسوی ها ، در آن همه سال برای خود هموارش کرده بودند. » از « ویلیام لانگ » پرسیده می شود که آیا ایالات متحده در آن روزها از اسلام به عنوان گزینه ای در برابر کمونیسم حمایت می کرده است ؟

« لانگ » می گوید « ما اسلام را برای آن که در چنین موقعیتی قرار بگیرد ، تشویق می کردیم ، اما به وجود آورنده اش نبودیم . » و می افزاید :

اساس معامله این بود که به نظر ما سعودی ها آسیب پذیر بودند . بنابراین ، ما امنیت آنان را تامین می کردیم ، و آن ها هم متقابلاً نفت ما را تامین می کردند .

وقتی مساله جمال عبدالناصر به میان آمد ، فیصل تجدید نظر کرد و با وحدت اعراب (پان عربیسم) به مخالفت برخاست . نظر فیصل این بود که ناصری ها سوسیالیست اند و مخالف اسلام اند . به این ترتیب ، وقتی ما و اسرائیل از ناصر غول می ساختیم ، فیصل در مقابل او ایستاد . نگرانی فیصل این بود که جوانان مسلمان ترک اسلام کنند و به سوسیالیسم رو آورند . ما این را درک نکردیم و متوجه غرض فیصل نشدیم . ما کوشیدیم تا وحدتی را میان عربستان سعودی و تونس به وجود آوریم ، بی آن که توجه داشته باشیم که در واقع حبیب بورقیبه سکولاریست (معتقد به جدائی دین از دولت) است . ما گفتیم : ببینید ؛ همه شما معتدل و میانه رو هستید ، اما حبیب بورقیبه به نظر فیصل مرتد بود .

بنابراین ، همه ی ما در یک جهت حرکت می کردیم ، اما درکی از آن نداشتیم . ما سعی می کردیم به قضیه جهت دیگری بدهیم که به نظر ما قدرت سیاسی بود . به نظر سعودی ها اما ، جهت قضیه این بود که آن ها بر اساس دفاع از دین به مساله می اندیشیدند و به اماکن مقدس اسلامی فکر می کردند . اما ما مساله را در چهارچوب قدرت سیاسی ارزیابی می کردیم . (48)

ویلیام لانگ اظهار نظر می کند که « مبتدی » های امریکائی وارد وحدتی با انواع اسلام بنیادگرا شدند که تقریباً نمی دانستند چه عواقبی خواهد داشت . عده ی بسیار کمی از دیپلمات ها و محققان امریکائی در زمینه رابطه ی اسلام و سیاست مطالعاتی داشتند که حتی آن ها هم ، اغلب گیج بودند . در سال 1951 ، انستیتو خاورمیانه کنفرانسی دو روزه را تحت عنوان « اسلام در دنیای جدید » برپا کرد . در این کنفرانس ، « فیلیپ دبلیو آیرلند » از کارمندان برجسته ی دولت امریکا که کاردار ایالات متحده در بغداد بود ، در باره رابطه اسلام ، دموکراسی و کمونیسم سخنرانی کرد و برایش مساله بود که « آیا تمایلات کنونی ، اسلام را به ارودگاه کمونیسم سوق خواهد داد ، یا به سمت دموکراسی ؟ » کاردار امریکائی ، پس از اشاره به « کمونیسم » و تاکید ورزیدن بر فواید ناسیونالیسم در سوریه ، اردن و عراق ، نتیجه گیری کرد که :

در عربستان سعودی ، یمن و سواحل جنوبی شبه جزیره عربستان ، کاراکتر بدوی و عبوس اسلام ، واقعا ثابت کرده است که نه تنها در تنوری ، بلکه در عمل نیز سدی است در مقابل کمونیسم . (49)

آیرلند بدون آن که تعمقی در مبانی نظری اسلام داشته باشد ، اظهار امیدواری می کرد که به هر صورت مسلمانان قادر خواهند بود اسلام را با نظریات سیاسی مدرن در هم آمیزند . سرکردگان معماری سیاسی ایالات متحده ، نگران بودند که اگر اسلام به سمت تجدد برود ، مسلمانان با تمایل به سکولاریسم ترک دین خواهند کرد که نتیجه اش گشوده شدن درها برای گسترش عقاید مارکسیستی

در خاور میانه خواهد بود. « بیارد دوج » به عنوان عنصری با نفوذ و معاون پیشین دانشگاه امریکائی بیروت (1923 تا 1948) در همان گروه انستیتو خاورمیانه گفت :

امروزه ناسیونالیسم از نوع ماتریالیستی، دارد تبدیل به عنصری قوی در اندیشه های اسلامی و جامعه می شود. این تحول، البته مستقیماً علیه نظریه وحدت جهانی اسلام (پان اسلام)، یا خلیفه گری که به وسیله اخوان المسلمین سازماندهی شده است، عمل خواهد کرد. می توان گفت که ناسیونالیسم در ابعاد وسیعی جای دین طرفدار جنبش وحدت جهانی اسلام را گرفته است. لازم به یاد آوری نیست که عمدتاً مسلمانان جوان اند که به اسلام به عنوان نظامی بزرگ بی اعتنا شده اند و بخصوص به کمونیسم تمایل پیدا کرده اند... واکنش مسلمانان نسل تازه ای که سر بر می آورد، کنار گذاشتن اصول اخلاقی دین و عدم وفاداری به مذهب است. اینان به هرزگی و شهوترانی و عدم پای بندی به اصول اخلاق مذهبی رو کرده اند، مشروب می خورند، قمار بازی می کنند و خود را به کاباره ها و فاحشه خانه ها مشغول کرده اند.

اگر اسلام تحلیل برود و خراب شود، اگر ماتریالیسم و رادیکالیسم که مجوز خود را از کمونیسم می گیرد، جایگزین شود، نتیجه مسلماً تراژدی بزرگی برای جهان به بار خواهد آورد. (50)

وفاداری به « دین ؟ » « زندگی هرزه و بی بند و بار... در فاحشه خانه ها » ؟ با این حرف ها، به نظر می رسد « دوج » که نهال میسیونرهای پروتستان، با ریشه هائی در جریان قرن نوزدهم خاورمیانه، بود، بیشتر به مثابه مامور رستاخیز انجیل عمل می کند تا تحلیل گر سیاست خارجی. و، در حقیقت در چنین موضعی است که اخوان المسلمین را مورد ستایش قرار می دهد. و هم چون این رستاخیز مذهبی ضد آتاتورک در ترکیه و نظریه رضاشاه ایران را که « بر آن بود تا علیه کمونیسم باید هرچه بیشتر به مذهب پرداخت » را تحسین می کند. (51) « دوج »، در این اظهار نظر، دقیقاً همان نظریه ی معماران سیاسی ایالات متحده را مطرح می کند که بدون توجه به غیر عملی بودن طرح، در رویای وحدت اسلام و مسیحیت علیه کمونیسم بودند. فاجعه آمیز تر اما این بود که خاورمیان اصلاً به چنین طرحی نیاز نداشت. دلایلش هم این بود که با مدرنیته درگیر بود و رهبران سکولار منطقه (بجز عربستان سعودی) بر آن بودند تا نقش اسلام، بخصوص روحانیت، وهابی ها و اخوان المسلمین را کاهش دهند، یا به طور کلی از میان بردارند. وحشت « دوج » هم، مثل بسیاری دیگر، این بود که کمونیسم، و نه البته سرمایه داری به روش غربی، به جای گرایش ها و اعتقادات مذهبی بنشیند.

البته بسیاری از دیپلمات های امریکائی، در اندیشه ی توسعه ی علایق و منافع ایالات متحده در ماورای بحار، وجدال با کمونیسم بودند. این طرز تفکر، به این مساله حساسیت داشت که ایالات متحده باید روی توسعه ی اقتصادی در خاورمیانه و ایجاد امکاناتی برای چرخش بنیادگرایی به تجددخواهی و غرب متمرکز شود. زیرا چنین تحولی، به سود عقاید و مطالبات غربی، نمی توانست به سود اتحاد جماهیر شوروی باشد. بسیاری دیگر هم، معتقد بودند که اسلام نباید چیزی بیش از عقیده ی شخصی به شمار آید و نظام سیاسی و اجتماعی ارزیابی شود.

اما، با رسیدن دهه پنجاه به دوران پایانی خود، این صداها کمتر و کم اثرتر شدند. استقلال عبدالناصر از صف بندی ها و « سیاست بی طرفی مثبت » او، هرچه بیشتر و بیشتر به

نظربرادران « دالس » و جنگ سرد آنان ، « اسب ترویا » ی کمونیست رسید . همین طور بود ملی گرائی دکتر محمد مصدق نخست وزیر ایران . در هر دو مورد (عبدالناصر و مصدق) ، دولت آیزنهاور علیه آنان بسیج شد و خطرناک ترین ابزار را که بنیادگرائی اسلامی بود ، برای تقابل برگزید .